

## مداخلات بشر دوستانه یک جانبه و حقوق بین الملل

نیکولاس جی. ویلر\*

ترجمه: علیرضا محمدخانی\*\*

### چکیده

تحولات سریع جامعه بین المللی در دهه ۱۹۹۰ مسائلی و پرسشهای متعددی را در عرصه‌های مختلف به وجود آورد. یکی از نقاط عطف این تحولات بهانه بشر دوستانه سازمان ناتو و مداخله یک جانبه‌اش در کوزوو بود که مخالفان و موافقان متعددی را در جامعه بین المللی ایجاد کرد. این مقاله به بحث دربارهٔ مشروعیت مداخله بشر دوستانه با تأکید بر چالشهای حقوقی و اخلاقی با اقدام یک جانبه در جامعه دولتها می پردازد. نویسنده سعی در پاسخ به این پرسش دارد که آیا اجازه سازمان ملل متحد شرط اساسی مداخله بشر دوستانه است و اگر چنین می باشد رابطه مناسب و شایسته میان شورای امنیت و مجمع عمومی چیست؟ این مقاله ابتدا به چگونگی برخورد حقوق بین الملل و روابط بین الملل با اقدام یک جانبه می پردازد و در ادامه به طور مفصل موارد جایگزین حقوقی و اخلاقی اقدام ناتو در کوزوو را، در سه تفسیر ذیل، مورد بررسی قرار می دهد: اول اینکه این مداخله غیرقانونی است و تهدیدی برای نظم بین المللی محسوب می شود. دوم، از نظر حقوقی قابل توجیه نیست، اما از نظر اخلاقی قابل اثبات است. سوم اینکه این مداخله نقطه عطفی در توسعه قواعد جدید حقوق بین الملل عرفی است که مداخلات بشر دوستانه یک جانبه را مجاز می داند.

**کلید واژه‌ها:** مداخلات یک جانبه، جامعه بین المللی، اقدام دسته جمعی، نظم بین المللی، مداخلات بشر دوستانه، کوزوو

\*Nicolas J. Wheeler, Department of International Politics, University of Wales, Aberystwyth

این مقاله با عنوان «Unilateral Humanitarian Intervention and International Law» در کنفرانس سالانه انجمن مطالعات بین المللی انگلستان در دانشگاه برادفورد ارائه شده است.

\*\* دکتر علیرضا محمدخانی، استادیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان

دانشنامه حقوق و سیاست، سال اول، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۴، صص ۱۹۳-۱۷۵

مداخله یک‌جانبه ناتو در کوزوو در مارس ۱۹۹۹ به منظور نجات آلبانی‌تبارهای کوزوو پرسشهایی را درباره یک‌جانبه‌گرایی در حقوق بین‌الملل در کانون مباحثات قرار داد. آنچه این عمل را بحث‌انگیزتر ساخت این بود که از زمان تأسیس سازمان ملل اولین بار بود که گروهی از کشورها بدون اجازه صریح شورای امنیت سازمان ملل متحد از نقض حاکمیت بر پایه اقدام بشردوستانه دفاع کردند. واکنش بین‌المللی نسبت به اعمال زور توسط ناتو چندگانه بود: از یک سو، کشورهایی معتقد بودند که اعمال حق و تو توسط اعضای دائم شورای امنیت نمی‌تواند در دفاع از حقوق انسانی مورد استفاده قرار بگیرد. برخی از کشورها بر پایه اصول اخلاقی از این تفکر دفاع می‌کردند و معتقد بودند که می‌توان در موارد استثنایی و جایی که حکومتها مرتکب نقض فاحش حقوق بشر در درون مرزهای خود می‌شوند، مداخله نمود؛ ولی نمی‌توان حقوق را در سازگاری با رویه مداخلات بشردوستانه به دلیل ایجاد راه‌های سوء استفاده تغییر داد. برخی دیگر از کشورها معتقد بودند که عمل ناتو قانونی است، زیرا نمایانگر رویه دولتها از حقوق عرفی مداخله بشردوستانه است. از سوی دیگر، مباحثات حقوقی دولتهایی مانند روسیه، چین و هند قرار داشت که به شدت مخالف اعمال زور توسط ناتو مطابق قواعد حقوق بین‌الملل بودند و معتقد بودند که مداخله بشردوستانه بدون اجازه شورای امنیت شالوده‌نظم بین‌المللی را به مخاطره می‌اندازد.

کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، در نطق اصلی خود در پنجاه و چهارمین اجلاس مجمع عمومی در سپتامبر ۱۹۹۹ نگرانی خود را در مورد به مخاطره افتادن نظم بین‌المللی در صورت اعمال زور توسط دولتها بدون اجازه شورای امنیت ابراز کرد. اما همراه با این اظهارات این پرسش را از مجمع عمومی مطرح کرد: «در روزها و ساعتهای تاریک منجر به نسل‌کشی در رواندا، ائتلافی از دولتها، بدون اجازه از شورای امنیت تشکیل شد که منجر به دفاع از مردم توتسی (Tutsi) گردید. آیا چنین ائتلافی را باید کنار بگذاریم و اجازه دهیم ترس و وحشت آشکار گردد؟» دبیرکل پاسخی به این پرسش نداد اما از مجمع عمومی دعوت کرد درباره مزیت‌های دکترین مداخلات بشردوستانه به بحث بپردازند. در پاسخ به دعوت دبیر کل، شماری از طرحها توسط حکومتها و دانشگاه‌های غربی

مطرح گردید.

این مقاله در صدد بحث دربارهٔ مشروعیت مداخلات بشردوستانه با تأکید بر چالشهای اخلاقی و حقوقی مطرح شده در خصوص اقدام یک‌جانبه در جامعه دولتها است. به ویژه نویسنده در صدد بررسی پیشنهاد هدلی بول است که اگر مداخلات یک‌جانبه بیانگر اراده جمعی دولتها باشد، تهدیدی برای اصول نظم دهنده جامعه بین‌المللی نیست. جهت بررسی پیشنهاد بول، توجه به این پرسش ضروری است که چه چیزی بیان اراده جمعی را از سوی جامعهٔ دولتها به وجود می‌آورد؟ آیا اجازه سازمان ملل متحد شرط اساسی اراده جمعی است یا مجراهای مشروع‌سازی دیگری در محیط عمومی جهانی وجود دارند؟ اگر اجازه سازمان ملل متحد شرط اساسی برای مشروعیت مداخلات بشردوستانه است، رابطه مناسب و شایسته میان شورای امنیت و مجمع عمومی چیست؟ آیا مجمع عمومی نقش اجرایی در این حوزه ایفا می‌کند؟ از آنجا که هر بحثی در مورد نقش ملل متحد در مداخلات بشردوستانه جایگاه و توی اعضای دائم شورای امنیت را به پیش می‌کشد، آیا زمان بازنگری مشروعیت حق وتو و ایجاد موانعی در استفاده از آن در مواقع اضطراری بشردوستانه فرا نرسیده است؟

در بخش اول این مقاله به طور اجمال مسأله چگونگی برخورد حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را با اقدام یک‌جانبه مورد بررسی قرار می‌دهیم و به طرح این موضوع می‌پردازیم که مشروعیت یک اقدام چه در جامعه داخلی و چه در جامعه بین‌المللی، آیا با اصول ماهوی و روندهای قانونی صحیح مطابقت دارد یا خیر؟ در ادامه، مقاله سه تفسیر جایگزین حقوقی و اخلاقی اقدام ناتو را مورد بررسی قرار می‌دهد: اول، این مداخله غیرقانونی و تهدیدی اساسی برای اصول نظم بین‌المللی است. دوم، از نظر حقوقی قابل توجیه نیست اما از نظر اخلاقی قابل اثبات است، زیرا حقوق نمی‌تواند در موارد استثنایی ضروری انسان‌دوستانه مانع مداخلات بشردوستانه شود. نهایتاً، این مداخله نقطه عطفی در توسعه قواعد حقوق بین‌الملل عرفی است که مداخلات بشردوستانه یک‌جانبه را مجاز می‌داند. در اینجا، ما بر ادعاهای حقوقی دولت بریتانیا در دفاع از عملیات ناتو تأکید و تمرکز داریم. نکته قابل توجه و بی‌سابقه در توجیه حقوقی حکومت بریتانیا این است که دولت بریتانیا اقدامات یک‌جانبه را بر

پایه اجرای اهداف مستتر در قطعنامه‌های شورای امنیت توجیه می‌کند. کوشش در جهت ارتباط اقدام یک‌جانبه با اجرای اهداف اخلاقی کلی جامعه بین‌المللی این ادعای سنتی را که اقدام یک‌جانبه در جهت منافع فردی دولتها است، امت را به چالش می‌کشد.

### مداخلات یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل

موارد زیادی را می‌توان شاهد آورد که دولتها خارج از موافقت‌نامه‌های بین‌المللی یا نهادهای چندجانبه در جهت منافع خودشان عمل کرده‌اند. استدلال واقع‌گرایانه بر این پایه قرار دارد که دولتها چنین اقداماتی را زمانی بر می‌گزینند که نتوانند منافع خود را از طریق حقوق بین‌الملل یا نهادهای بین‌المللی تضمین کنند. لذا همان‌گونه که موانع در مقابل اعمال زور جامعه دولتها را شکننده می‌نماید، خطر یک‌جانبه‌گرایی نیز زمانی نمود می‌یابد که دیگر دولتها را به سرمشق قرار دادن این رویه تشویق کند. واکنش به یک‌جانبه‌گرایی از سوی دولتها موجب گسترش توانایی و قدرتشان می‌گردد به گونه‌ای که آسیب‌پذیری خود را در مقابل چنین حملاتی کاهش می‌دهند. امکان دارد این وضعیت، مبنایی را برای نظم حداقلی میان دولتها فراهم آورد، اما بعید است در فقدان گستردگی منافع و ارزشهای مشترک پایدار بماند. یکی از جلوه‌های شناسایی جامعه از ارزشها و اهداف مشترک وجود قواعد حقوقی است که با ایجاد تعهدات حقوقی برای دولتها به دنبال محدودیت اقدام یک‌جانبه قدرت در هر جامعه‌ای است. رزالین هیکینز بر خلاف تصور نادرستی که حقوق و قدرت را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهند، خاطرنشان می‌سازد که: «حقوق - جدای از اینکه اقتدار در مقابل قدرت قرار دارد - در صد همبسته کردن قدرت با اقتدار است.» این درک از قدرت الزام‌آور قواعد حقوقی در کتاب مایکل بیرز عرف، *قدرت و قدرت قوه/عد* نیز مشاهده می‌شود. حقوق، قدرت بی‌رحم را از طریق روند ایجاد قواعد عرفی که قانوناً تعهدات الزام‌آور را ایجاد می‌کند مهار کرده و مانع اعمال قدرت می‌گردد. همان‌طور که بیرز می‌نویسد: «پیامدهایی که در نتیجه روند عرفی ایجاد می‌شوند، در موقعیتهای خاص، توانایی تعهدات حقوقی، کیفیت و شرایط اعمال قدرت قانونی توسط دولتها را منعکس می‌نماید. بیرز استدلال می‌کند

که تعهدات حقوقی توسل به یک‌جانبه‌گرایی توسط دولتها را محدود می‌نماید، اما اساس این استدلال با این چالش همراه گردید که در بازداشتن ناتو در اعمال زور علیه جمهوری فدرال یوگسلاوی با ناکامی روبرو شد. این اقدام نه با توسل به دفاع مشروع قابل توجیه می‌باشد و نه با مجوز شورای امنیت صورت گرفته است. در عوض، تخطی آشکاری از روندهای قانونی منشور در اعمال زور بوده و شاهدهی بر این نگرش واقع‌گرایانه است که حقوق تنها زمانی الزام‌آور است که قدرت دولتها خواهان الزام آن باشد. چالش اصلی در مورد این نگرش واقع‌گرایانه این است که ناتو مدعی نبود که حقوق را کنار گذاشته است، بلکه همان‌گونه که در بخشهای بعدی این مقاله نشان خواهیم داد، دولتهای متحد مدعی بودند که عملیات آنها در چارچوب حقوق بین‌الملل صورت گرفته است.

ناتو قبول داشت که اجازه صریح شورای امنیت را برای مداخله نداشته است و بدین ترتیب مشروعیت این اقدام بر پایه ارزشهای واقعی قرار دارد که دفاع از این اقدام را ایجاب می‌نماید. از لحاظ شکلی، ناتو گام سرنوشت‌سازی در بی‌توجهی به قواعد آمره تصمیم‌گیری شورای امنیت برداشت، و در این رابطه، ضابطه کلاسیک آنچه را که به عنوان اقدام یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود، به اجرا گذاشت. با این حال، این اقدام یک‌جانبه با ادعای قانونی بودن همراه شد. نکته مهم این بود که ویژگی تبیین‌کننده این اقدام یک‌جانبه یعنی طی شدن روند قانونی نادیده گرفته شد، اما بازیگر اقدام‌کننده ادعا کرد که اقدام او ماهیتاً قانونی بوده است. در نتیجه، آشکار است زمانی که از اقدامات یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل صحبت می‌کنیم، به یک دولت یا هویت اشاره نداریم؛ بر پایه این فهم از واژه اقدامات یک‌جانبه، گروهی از دولتها به صورت چندجانبه می‌توانند یک‌جانبه اقدام کنند. در این مقاله، زمانی که از اقدامات یک‌جانبه بشر دوستانه سخن به میان می‌آوریم، منظور مواردی است که تخلف از قواعد شکلی برای قانونی کردن اعمال زور وجود دارد.

نهایتاً، حقوقدانان با گرایش خودسرانه عدالت میانه خوبی ندارند، زیرا روند قانونی برای مشروعیت متکی به روندهای نظام‌مند جهت تعیین اعتبار ادعاهای قانونی است. نگرانی آنها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که مشروعیت اقدامات بدون اجازه تردیدی در اقتدار قانون ایجاد کند و دیگران زمانی

که منافعشان اقتضاء کند به اقدام خارج از روندهای قانونی رسمی تشویق شوند. توسل انعطاف‌ناپذیر و ثابت به قانون‌گرایی این استدلال را تعبیر می‌کند که در صورت استتکاف باعث تضعیف قواعد آمرانه برای تصمیم‌گیری قانونی می‌شود. همچنین این شیوه چارچوب موانع هنجاری را به وجود می‌آورد که پناهی علیه اعمال قدرت خام در جامعه داخلی یا بین‌المللی فراهم می‌آورد. در مقابل، طرفداران اقدام یک‌جانبه معتقدند که اگر نهادهای تصمیم‌گیری اقتدارآمیز از اتخاذ تصمیمات قانونی مناسب و مقتضی عاجز باشند، چنین اقدامی ضروری است. در این صورت به تعبیر رایزمن، «تشریفات تجویزی که با آن تصمیم قانونی اتخاذ می‌شود اساساً نادیده گرفته شده است.» ممکن است چنین اقدامی ضروری بوده و یا با تأسف و نومیدی همراه باشد، اما نکته قابل توجه این است که معیار حقوقی مرتبط در توجیه این تصمیم ماهوی است نه شکلی.

مداخله بشردوستانه یک‌جانبه شامل عدم توجه به مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد در تجویز اعمال زور در روابط بین‌الملل است. شورای امنیت تنها نهادی است که اجازه اعمال زور را به موجب اهداف دسته‌جمعی بند ۷ ماده ۲ منشور دارد و آشکار است که این عملکرد، یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، ممنوعیت مداخله سازمان ملل را به موجب اینکه ضرورتاً در صلاحیت داخلی دولتهای عضو است ملغی می‌نماید. هدف منشور، محدود کردن حق دولتها در اعمال زور به منظور دفاع از خود و انحصاری کردن استفاده دسته‌جمعی از زور که در اختیار شورای امنیت است، می‌باشد. در عین حال، در هیچ ماده‌ای از منشور جایی برای اعمال زور به صورت فردی یا دسته‌جمعی در اجرای قواعد حقوق بشر وجود ندارد. به موجب نوشته‌های هی‌کینز، «منشور اجازه مجازات برای نقض فاحش حقوق بشر را نداده است.» شورای امنیت به طور فزاینده‌ای در خلال دهه ۱۹۹۰، نقض فاحش حقوق بشر و بحرانهای بشردوستانه را مانند آنچه در عراق، سومالی، رواندا، بوسنی و کوزوو رخ داد تهدیدی برای امنیت بین‌المللی تلقی کرده و از این رو به شورای امنیت اجازه اقدام در چارچوب بند ۷ ماده ۲ منشور را داده است. مسأله اقدام یک‌جانبه در خصوص بحران کوزوو رخ داد، زیرا اعضای دائم شورای امنیت تردید داشتند که آیا تهدید یا اعمال زور باید برای پایان دادن به جنایات رژیم میلوشویچ علیه اهالی

کوزوو به کار رود یا خیر. با توجه به حق وتوی اعضای دائم، شورای امنیت سه قطعنامه در چارچوب فصل هفتم منشور در خلال سال ۱۹۹۸ تصویب کرد که در آنها نقض حقوق بشر در کوزوو توسط جمهوری فدرال یوگسلاوی محکوم شد. در شورای امنیت هیچ مخالفی مبنی بر اینکه رژیم میلوشویچ از معیارهای اساسی حقوق بشر تخطی کرده وجود نداشت، بلکه بر سر ابزارهایی که می‌بایست در مقابل این چالش نسبت به هنجارهای بین‌المللی به کار رود، اختلاف نظر وجود داشت.

### خطر مداخله بشردوستانه یک‌جانبه

روسیه، چین و هند قویترین مخالفان اقدام یک‌جانبه ناتو بودند. این دولتها مشروعیت اقدام ناتو را هم از نظر حقوقی و هم از نظر اخلاقی به چالش کشیدند. آنها معتقد بودند که این اقدام اصولاً محدودیتها و ممنوعیتهای اعمال زور مندرج در منشور را به تحلیل برده است و سابقه خطرناکی ایجاد می‌کند که احتمال پیروی از آن توسط سایر کشورها وجود دارد. بنا به تقاضای روسیه، شورای امنیت جلسه‌ای را در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ برای بحث بر سر اقدام ناتو تشکیل داد و در آن سفیر روسیه ناتو را به تخطی از منشور ملل متحد متهم ساخت. او معتقد بود که هیچ اصلی در قواعد پذیرفته شده حقوق بین‌الملل در توجیه استفاده یک‌جانبه از زور وجود ندارد. البته روسیه از نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشردوستانه توسط یوگسلاوی دفاع نکرد، اما معتقد بود که تنها امکان نقض قواعد حقوقی با دستهای پاک وجود دارد، آن هم با تفسیر مضیقی از حقوق. این موضع روسیه از سوی کشورهای بلاروس، نامیبیا و چین مورد حمایت قرار گرفت. آنها بر این موضع پافشاری کردند که تنها شورای امنیت اجازه استفاده از اقدام نظامی در حمایت از قطعنامه‌های خود را دارد. هند نیز از این موضع حمایت کرد و معتقد بود که «هیچ کشوری، گروهی از کشورها و یا تریبئات منطقه‌ای نمی‌تواند اقدام یک‌جانبه نظامی علیه دیگر کشورها انجام دهد.»

مخالفت چین، روسیه و هند با دکترین مداخلات بشردوستانه نشانگر آن بود که غرب مدعی است استاندارد جدید تمدن می‌تواند در توجیه مداخله علیه کشورهای ضعیف‌تر به کار رود. این دولتها

با این ادعای ناتو که اقدام نظامی به دلایل بشردوستانه صورت گرفته مخالف بودند و آن را دستاویزی برای تعقیب منافع امنیتی غرب تلقی می‌کردند. این مسأله ویژگی دوگانه‌ای را در بر داشت: اول، وجود انگیزه‌های چندگانه یک مداخله را با عنوان بشردوستانه منتفی نخواهد کرد، بلکه آنچه مورد نیاز است دلایل بشردوستانه‌ای است که نقش مهمی در تصمیم به مداخله ایفا خواهد کرد. دوم، بعید می‌نماید که دولت‌ها آمادگی پرداخت هزینه و ریختن خون سربازان خود را داشته باشند، مگر اینکه منافع امنیتی مهمی در مخاطره باشد. این ویژگی ملاحظه مهمی در هر چارچوب آتی حاکم بر مداخله بشردوستانه خواهد بود. درس نگران‌کننده‌ای که توسط دولت‌های غیرغربی همچون روسیه، چین و هند ترسیم شده این است که راه اجتناب از مورد هدف قرار گرفتن مداخلات آینده غرب، تکیه بر تقویت نیروی نظامی به جای توسل به اقتدار منشور ملل متحد است. این امر از این استدلال اخلاقی حمایت می‌کند که اجازه اقدامات یک‌جانبه در نظام حقوقی، به اقتدار قانون آسیب می‌رساند.

### ضرورت اخلاقی اقدام یک‌جانبه

این موضوع که دور زدن شورای امنیت توسط ناتو نشانگر ضربه‌ای اساسی بر عزم ملل متحد در مورد صلح و امنیت است، با این تعارض روبروست که باید شورای امنیت به هنگام فجایع عظیم بشری هم وجدان بشریت را تکان دهد و هم اقتدار ملل متحد را تحلیل ببرد. از نظر طرفداران این دیدگاه، اقدام ناتو قانونی نبوده - زیرا نقض قواعد ماهوی و شکلی اعمال زور است - اما از نظر اخلاقی اقدامی قابل قبول است. توماس فرانک و ینگل رادلی در سال ۱۹۷۴ این گونه استدلال کرده‌اند که مداخلات بشردوستانه یک‌جانبه به حوزه اخلاق تعلق دارد نه حقوق، و در واقع نه یک انتخاب حقوقی که اخلاقی است و ملت‌ها مانند افراد باید گاهی اوقات آن را اتخاذ کنند. جایی برای مشروعیت بخشیدن به مداخله بشردوستانه به عنوان استثنایی بر قاعده کلی منع توسل به زور وجود ندارد، زیرا (استثناء اخیر قاعده دفاع مشروع است) مورد سوء استفاده قرار خواهد گرفت.

در چنین شرایطی، استدلالی جهت توسعه آیین تخفیف و یا تقلیل مجازات وجود دارد. البته



مورد اخیر باید به وضوح از پذیرش اصل مشروعیت یک اقدام متمایز گردد. در نظامهای حقوقی داخلی، تخفیف مجازات در مواقعی است که عملی به عنوان عمل غیرقانونی تشخیص داده شده، اما توجیهاتی مستند در دفاع از اقدام به طور کافی وجود دارند که منجر به تخفیف مجازات توسط قاضی می‌گردد و یا حتی راهی جهت بی‌گناهی می‌یابد. اما اگر بخواهیم این وضعیت را در حوزه بین‌المللی اعمال کنیم، ممکن است دولتها اقرار کنند که اقدام آنها غیرقانونی بوده، ولی اقدام خود را بر این اساس که تنها ابزار و وسیله جلوگیری از نسل‌کشی، کشتار دسته‌جمعی و پاک‌سازی قومی است، توجیه کنند. معیار مشروعیت دسته‌جمعی تا جایی است که چنین اقدامی مورد پذیرش و یا رضایت جامعه گسترده بین‌المللی قرار می‌گیرد. گزارش اخیر مؤسسه هلندی امور بین‌المللی در مورد مداخله بشردوستانه اظهار می‌دارد: «یکی از جنبه‌های سیاسی و حقوقی مورد توجه دولت هلند این است که در مواقع حاد، مداخله بشردوستانه ضروری است و بر پایه اصول اخلاقی و سیاسی توجیه می‌گردد، حتی اگر اجازه شورای امنیت ملل متحد گرفته نشده باشد.»

از نظر اخلاقی مداخله بشردوستانه یک‌جانبه بر سستی و بی‌عملی به هنگام سوء استفاده فاحش از حقوق بشر دلالت دارد. اظهارات مؤسسه هلندی نیز به دو دلیل قانع‌کننده نیست. اول، اینکه پذیرش این اقدام غیرقانونی است و خطر بی‌اعتباری کل ساختار، تکالیف و تعهدات حقوقی بین‌المللی را به دنبال دارد؛ زیرا یک دولت می‌باید از تعهدات حقوقی فصل هفتم منشور در قطعنامه‌های شورای امنیت اطاعت کند، در حالی که شاهد نادیده گرفتن اقتدار شورای امنیت توسط دیگران است. به نظر ویل وروی<sup>(۱)</sup> این امر نقض ذاتی نظم حقوقی بین‌المللی است که از دولتهای متعهد به قانون انتظار شکستن قانون به منظور حمایت از معیارهای حداقل بشری را دارد. دوم، از آنجا که توصیه مؤسسه هلندی در درون خود پتانسیل توسعه در تعدیل هنجارهای موجود منشور جهت اعمال زور را دارد، چرا راه را کامل نرویم و صحبت از حق مداخله بشردوستانه خارج از اجازه صریح شورای امنیت در جهت یکپارچگی حقوق بین‌الملل نکنیم؛ به جای اینکه استدلال کنند که مداخله بشردوستانه اخلاقی است

1. Wil Verwey

اما از نظر حقوقی مجوز ندارد، استراتژی بهتر برای دولتهای پیرو قانون این است که با طرح ابتکاراتی، چارچوب حقوقی جدید حاکم بر مداخله بشردوستانه یک‌جانبه را توسعه بخشند.

### اقدام یک‌جانبه به مثابه اجرای اقدام دسته‌جمعی

در خلال هیچ یک از مباحثات شورای امنیت درباره کوزوو در مارس ۱۹۹۹ دولتهای ناتو این بحث را مطرح نکردند که بمباران یوگسلاوی غیرقانونی ولی از نظر اخلاقی قابل توجیه است. دولتهای ناتو ضمن پذیرش اینکه این اقدام فاقد اجازه صریح شورای امنیت است، جنگ را با تأکید بر اینکه عمل آنها مورد حمایت حقوق بین‌الملل بوده ادامه دادند. بحثی که در اینجا به وجود می‌آید جایگاه اقدام یک‌جانبه در جامعه بین‌المللی در جهت‌گیریهای جدید و چالش برانگیز آن است. تا به حال، اقدام یک‌جانبه چالشی در برابر نهادهای چندجانبه و حقوق بین‌الملل تلقی می‌شد. اما دفاعیه حقوقی دولت بریتانیا در مورد کوزوو این مسأله را مطرح کرد که اقدام یک‌جانبه‌ای که توسط دولتها انجام می‌گیرد، اقدامی از سوی جامعه دولتها محسوب می‌گردد. دولتهای ناتو معتقد بودند که عملیات نیروهای متحد هم از نظر حقوقی قابل توجیه است و هم از نظر اخلاقی، زیرا هدف آن جلوگیری از یک فاجعه هولناک انسانی بوده است و بنابراین مطابق با قطعنامه‌های ۱۱۹۹ و ۱۲۰۳ شورای امنیت است که از نیروهای صرب خواسته بود نقض فاحش حقوق بشر در کوزوو را متوقف کنند. مباحث بعدی استدلالهای حقوقی و اخلاقی در توجیه موضع ناتو را آشکار می‌کند. برای مثال، سفیر دولت کانادا اظهار داشت که «ملاحظات بشردوستانه اقدام ما را تأیید می‌کند. ما نمی‌توانیم فقط شاهد کشتار مردم بی‌گناه، جابجایی انبوه جمعیت و سوزاندن دهکده‌ها باشیم.» سفیر هلند نیز خاطر نشان کرد که «دولت هلند همیشه ترجیح می‌دهد بر پایه قطعنامه‌های شورای امنیت در دفاع مسلحانه از حقوق بشر اقدام نماید. اما اگر یک یا دو عضو دائم شورای امنیت تفسیر انعطاف‌ناپذیری از مفهوم صلاحیت داخلی ارائه کنند، طبیعتاً چنین قطعنامه‌ای قابل حصول نخواهد بود. بنابراین ما نمی‌توانیم بنشینیم و نظاره‌گر فاجعه هولناک انسانی باشیم. بنابراین، ما بر پایه اصول حقوقی که در دسترس

است و در این گونه موارد کفایت می‌کند اقدام خواهیم کرد.» اما متأسفانه سفیر هلند مشخص نکرد که این پایه حقوقی کدام است. دولت بریتانیا معتقد بود که باید دفاع حقوقی روشنی از اقدام ناتو به دست آوریم. دولت تونی بلر در اواخر سال ۱۹۹۸ این بحث را در ناتو مطرح کرد که نیازمند پایه‌ای حقوقی برای اعمال زور در یوگسلاوی حتی بدون اجازه صریح شورای امنیت ملل متحد هستیم. این استدلال در گزارش دفتر خارجی و مشترک‌المنافع در اکتبر ۱۹۹۸ مورد توجه قرار گرفت. بخشهای اصلی این گزارش از این قرار بود:

قطعه‌نامه شورای امنیت پایه حقوقی آشکاری برای اقدام ناتو فراهم می‌آورد که از نظر سیاسی نیز مطلوب خواهد بود. اما اعمال زور به هنگام نقض فاحش حقوق بشر حتی بدون قطعه‌نامه شورای امنیت نیز قابل توجیه است. ضرورت دارد که معیارهای زیر مورد توجه قرار گیرد:

الف. دلیل قانع کننده‌ای در جامعه بین‌المللی وجود دارد که به عنوان اصلی کلی پذیرفته شده که به هنگام فاجعه انسانی عظیم و در مقیاس وسیع، کمک فوری و ضروری الزامی است؛  
ب. اگر جان انسانها می‌باید نجات داده شود، آشکار است هیچ بدیل عملی برای اعمال زور وجود ندارد؛

ج. اعمال زور در این گونه موارد باید در حد ضرورت و متناسب با هدف بشردوستانه باشد. اکیداً تأکید می‌شود که زمان و گستره این هدف محدود است.

این گزارش بازتاب دیدگاههای آنتونی اوست<sup>(۱)</sup> مشاور حقوقی اداره خارجی بود. وی در اواخر سال ۱۹۹۲ نزد کمیته منتخب امور خارجی مجلس عوام از مشروعیت مناطق امن در شمال عراق دفاع کرد. کابینه دولت بریتانیا در اواخر سال ۱۹۹۸ سریعاً از مشروعیت اقدام ناتو در تهدید اعمال زور علیه یوگسلاوی حمایت نمود. موضع حقوقی دولت توسط سیمونز در پاسخ مکتوب به لرد کنت در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۸ مطرح گردید. هیچ دکترین کلی در مورد ضرورت اقدام بشردوستانه در حقوق بین‌الملل وجود ندارد. مگر در موارد خاصی که هدف آن جلوگیری از فاجعه هولناک انسانی است مانند مورد

1. Anthony Aust

شمال عراق که در سال ۱۹۹۱، استفاده محدود از زور در حمایت از اهداف قطعنامه شورای امنیت را قابل توجیه نمود. این استدلال قبل از اینکه توسط مجلس عوام در ۲۵ مارس ۱۹۹۹ مطرح گردد توسط جرج رابرتسون در دفاع از عملیات نیروهای متحد به کار رفت. او اظهار داشت: «تردیدى نداریم که اقدام ما در چارچوب حقوق بین‌الملل صورت گرفته است. توجیه حقوقی ما بر پایه این اصل پذیرفته شده قرار دارد که زور باید در شرایط حاد برای جلوگیری از فاجعه هولناک انسانی مورد استفاده قرار گیرد. در کوزوو آشکارا این شرایط وجود داشت. اعمال زور به عنوان اقدامی استثنایی در حمایت از اهداف شورای امنیت سازمان ملل متحد قابل توجیه است. اما بدون اجازه شورای امنیت زمانی قابل توجیه است که هدف آن جلوگیری از بروز فاجعه هولناک انسانی باشد.»

رابین کوک، وزیر امور خارجه بریتانیا، در مورد پایه‌های حقوقی اقدام ناتو در کوزوو اظهار داشت: «پایه‌های حقوقی چنین اقدامی بر این اساس است که دولتهای جامعه بین‌المللی حق اعمال زور را به هنگام ضرورت بشردوستانه دارا هستند.» برای حفظ این استدلال حقوقی باید نشان داده می‌شد که حقوق بین‌الملل عرفی از چنین حقی دفاع کند. هر چند، دو دلیل عمده را برای رد ادعای دولت بریتانیا مبنی بر اینکه مورد «مناطق امن» در شمال عراق چنین رویه‌ای را به وجود آورده، می‌توان مطرح کرد. اول، توجیهی که سیمونز در نوامبر ۱۹۸۹ به کار گرفت، در حقیقت توجیهی نبود که دولتهای غربی در دفاع از مداخله در شمال عراق به آن متوسل شده باشند. بلکه، در آوریل ۱۹۹۱ استدلال این بود که قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت - که در چارچوب فصل هفتم منشور اتخاذ شده بود - پایه حقوقی کافی در توجیه ایجاد مناطق امن و مناطق پرواز ممنوع فراهم کرده بود. در مورد کوزوو، قطعنامه‌های موجود شورای امنیت صادر شده در چارچوب فصل هفتم منشور ادعای ایجاد اجازه صریح شورای امنیت را نداشت، بلکه استناد کرده بودند که جامعه دولتها ضرورت چنین اقدامی را مورد شناسایی قرار داده است. دومین چالشی که در مقابل این دیدگاه که شمال عراق در ۱۹۹۱ رویه‌ای را به وجود آورده، این است که در این مورد اعتقاد جمعی حقوقی<sup>(۱)</sup> از آن حمایت نمی‌کند. من با روزالین هیکینز

1. Opinio Juris

موافقم که عرف جدید نیازمند آن است که دولتها در عمل متعارض قرار گیرند و در کنار اعتقاد حقوقی خود از اعتبار هنجارهای قاعده قدیمی صرف نظر کنند. سکوت بین‌المللی در مورد اقدام متحدین در شمال عراق را نباید دلیلی بر اینکه جامعه بین‌المللی این اعمال را مطابق حقوق بین‌الملل می‌داند، تفسیر کرد. گردن نهادن همراه با سکوت نباید پذیرش قاعده جدید حقوق بین‌الملل عرفی به حساب آید. هر چند ممکن است دولتهای متحد عکس این عقیده را داشته باشند، توجیه آنها برای اعمال زور در کوزوو منجر به این نتیجه می‌گردد که ناتو چندان هم حقوق موجود را مورد توجه قرار نداده است. همان‌گونه که ایجاد یک رویه هنجاری ممکن است خود پایه حقوق جدید گردد، مورد حقوقی جدید رهبران دولت بریتانیا شاید بازتاب عقیده هدلی بول باشد که اقدام یک‌جانبه مشروع است اگر بتوان ثابت کرد که بیان اراده جمعی جامعه بین‌المللی است. این تفکر که ناتو ادعای حقوقی جدیدی را در مورد کوزوو بیان کرده، موضعی است که توسط لو<sup>(۱)</sup> حقوقدان بین‌المللی اتخاذ شد. او معتقد است: «هیچ توجیه حقوقی روشنی در مورد اقدام ناتو در کوزوو وجود ندارد، اما نکته مطلوب این است که چنین توجیهی در حقوق بین‌الملل عرفی اجازه بروز دارد.» او این دیدگاه را مطرح کرد که کوزوو به عنوان یک وضعیت منحصر به فرد می‌تواند درها را برای مداخلات یک‌جانبه آینده بگشاید. اما نکته‌ای که باید با دقت مورد تبیین قرار گیرد، معیاری است که در توجیه اقدام ناتو مورد استفاده قرار گرفته است. توجیه حقوقی که توسط دولت بریتانیا مطرح شد می‌تواند به عنوان تلاشی دقیق برای تنظیم پیامدهایی که در آن دولتها می‌توانند به اقدام ناتو به عنوان یک رویه و سابقه استناد کنند، نگریننده شود. لو به ما یادآوری می‌کند که دو موضوع کلیدی در تفکر درباره حق قانونی مداخله بشردوستانه در معرض خطر قرار دارد: اول، موضوع معیار ماهوی که باید ایجاد حق کند؛ دوم، مسأله شکلی چگونگی تعیین برخورد با این معیار. او معتقد است که بحث سنتی تمایل به تمرکز بر موضوع اول دارد، اما توجیه ناتو هوشمندانه فاقد هر دو موضوع است. همان‌گونه که او اشاره می‌کند پاسخ دولت بریتانیا به مسأله ماهوی و شکلی این بود که می‌بایست یک حکم پیشینی درباره اهمیت بحران بشردوستانه

---

1. Lowe

توسط شورای امنیت مطابق فصل هفتم منشور وجود داشته باشد. او می‌نویسد: حق اقدام یک حق یک‌جانبه نیست که در لوای آن هر دولتی برای خود تصمیم بگیرد که مجوز مداخله دارد. تصمیم قبلی شورای امنیت به عنوان عامل اصلی توجیه مورد استناد قرار می‌گیرد. به این طریق، نقش اصلی شورای امنیت به عنوان حافظ صلح و امنیت بین‌المللی حفظ می‌گردد.

محدود کردن حق مداخله یک‌جانبه بشردوستانه به حکم قبلی شورای امنیت این خطر را کاهش می‌دهد که چنین حقی مجوزی برای مداخلات یک‌جانبه‌ای خواهد بود که ساخت نظم بین‌المللی را مورد تهدید قرار می‌دهد. اما همچنین این پرسش وجود دارد که اگر حمایت قطعنامه‌های شورای امنیت وجود نداشته باشد، در آینده چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ با وجود دفاع ناتو از اعمال زور بر پایه سه قطعنامه‌ای که شورای امنیت مطابق فصل هفتم منشور اتخاذ کرده، این احتمال هست که روسیه و چین احتیاط‌های بیشتری در مورد تصویب چنین قطعنامه‌هایی داشته باشند. چون این احتمال وجود دارد که دولت‌های غربی به این قطعنامه‌ها برای توجیه اعمال زور استناد کنند.

این مسأله ضد واقعیت مسحور کننده‌ای را به وجود می‌آورد که آیا ناتو در غیاب قطعنامه‌های ۱۱۶۰، ۱۱۹۹ و ۱۲۰۳ ملزم به مداخله در کوزوو بوده است؟ آیا این قطعنامه‌ها شرط اساسی قابل‌اعمالی برای مداخله است؟ آیا ناتو قادر به یافتن یک استدلال حقوقی موجه بدیلی در توجیه اقدام خود بوده است؟ در غیاب تصمیم قبلی شورای امنیت، ناتو استدلال حقوقی بحث‌انگیز کریستوفر گرین‌وودز را به خدمت گرفت که در حقوق بین‌الملل عرفی حق مداخله بشردوستانه وجود دارد. این حق، ناتو را قادر به اقدام می‌کند. اما رسیدن به آنچه لو به عنوان مهمترین چالش حقوقی ناشی از مداخله در کوزوو یعنی کنترل اقدام ناتو به عنوان رویه‌ای برای مداخلات آینده می‌داند بسیار دشوار است. همان‌گونه که اشاره کردم، ایجاد رویه جدید در حقوق عرفی بیش از رضایت و تسلیم مورد نیاز است. این امر به روی گرداندن از اعتقاد جمعی حقوقی اکثریت گسترده‌ای از دولت‌ها بستگی دارد. موضوع اصلی حقوقی در مورد کوزوو این است که تا چه میزان اعمال حق وتو توسط اعضای شورای امنیت می‌تواند بر موارد فاجعه قریب‌الوقوع انسانی فائق آید. ناتو در مارس ۱۹۹۹ بدون مجوز شورای امنیت اقدام کرد.

زیرا روسیه و چین آشکارا اعلام کردند که از حق وتو در جلوگیری از صدور قطعنامه برای اعمال زور استفاده خواهند کرد. این عقیده که حق وتو در مواقع اضطراری حقوق بشر قابل اعمال نیست توسط نمایندگی دائم اسلونی در خلال مباحث شورای امنیت در خصوص اقدام ناتو در ۲۴ مارس ۱۹۹۸ مطرح گردید. یکی از حقوقدانان بین‌المللی معتقد است که روسیه و چین با امتناع حمایت از اقدام نظامی برای حفاظت از آلبانی‌تبارهای کوزوو از حق وتو سوء استفاده کرده‌اند. او معتقد است که اقدام ناتو قابل توجیه است، زیرا تمام اعضای دائم شورای امنیت نخواسته‌اند بر اساس مسئولیت ویژه خود در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی عمل کنند. این استدلال پاسخی خلاق به این ادعای روسیه بود که ناتو بر خلاف ماده ۲۴ منشور که اشعار می‌دارد شورای امنیت وظیفه اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد، عمل کرد. سفیر اسلونی تذکر و توجه داد که اعضای دائم شورای امنیت باید در مورد آنچه برای تضمین اقتدار شورای امنیت لازم است تفکر بیشتری کنند و وظیفه اصلی خود را بنا به آنچه منشور واقعاً از آنها می‌خواهد انجام دهند. مطابق این دیدگاه روسیه و چین از ماده ۲۴ منشور تخطی کرده‌اند. زیرا تهدید آنها در استفاده از حق وتو مانع اجرای وظیفه اصلی شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مندرج در منشور شده است.

نکته قابل توجه این است که استدلال حقوقی و اخلاقی توسط پنج دولت عضو ناتو در شورای امنیت مطرح نگردید و هیچ حمایت مستقیمی میان دیگر کشورها نیز پیدا نکرد. طرفداران مشروعیت اقدام ناتو به شکست پیش‌نویس قطعنامه روسیه (که توسط بلاروس و هند حمایت گردید) که خواهان توقف بمباران بود با ۱۲ رأی در مقابل ۳ رأی اشاره می‌کنند. در هر حال، هر چند پنج دولت عضو ناتو و شش عضو غیردائم شورای امنیت که علیه این پیش‌نویس رأی دادند، نمی‌توان از این میزان رأی ایجاد یک رویه حقوقی قدرتمندی را انتظار داشت؛ علاوه بر این، سه دولتی که علیه پیش‌نویس روسیه صحبت کردند (مالزی، بحرین و آرژانتین) بر استدلالات اخلاقی و سیاسی توجیه اقدام ناتو تأکید داشتند؛ این ادعای هنجاری که اعمال حق وتو در شورای امنیت نباید مداخله بشردوستانه را متوقف کند به نحو شایسته‌ای در کوزوو آزمایش نشد. دو دلیل در توضیح آن می‌توان ارائه کرد: اول،

ناتو می‌توانست بر قطعنامه‌های موجود مطابق فصل هفتم منشور اشاره کند و برای حقوقدانانی چون لو این مسأله باید پیش‌شرط اساسی برای اعمال هر گونه حق مداخله بشر دوستانه در آینده باشد. از سوی دیگر، این وضعیت برای کشورهای غربی مناسب خواهد بود، زیرا همیشه می‌توانند قطعنامه‌هایی را وتو کنند که ممکن است توسط دولتهای مخالف منافع غربی به عنوان توجیحات حقوقی مورد استناد قرار گیرد. اما این وضعیت خطر زمین‌گیر کردن اقدام نظامی غربیها را نیز به همراه دارد. بنابراین، مشروعیت اعمال حق وتو باید مورد توجه قرار گیرد. دومین دلیل در تردید ارزش مورد کوزوو به عنوان رویه‌ای حقوقی این است که جامعه دولتها مسئولیت داوری درباره ماهیت ادعاهای حقوقی ناتو را به آنها نداده است. نیروهای متحد می‌توانند ادعای خود را با این استدلال که از سوی جامعه بین‌المللی عمل می‌کنند، تقویت کنند. ینگل وایت برجسته‌ترین طرفدار این استدلال است. او معتقد است که مجمع عمومی در لوای منشور صلاحیت حقوقی توصیه اقدامات نظامی را دارد، آن هم در زمانی که شورای امنیت از اعمال مسئولیت اصلی خود برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ناتوان است. از این رو، قطعنامه «اتحاد برای صلح ۱۹۵۰» برای این هدف می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد؛ این قطعنامه راهی برای دور زدن حق وتوی اتحاد جماهیر شوروی در اوج جنگ سرد بود.

ناتو می‌توانست پیش‌نویس قطعنامه‌ای را قبل از اجازه شورای امنیت در اعمال زور علیه یوگسلاوی و در زمانی که رژیم میلوشویچ و ارتش آزادی‌بخش کوزوو در سازگاری با قطعنامه‌های شورای امنیت به بن‌بست رسیدند، ایجاد نماید. از این منظر، وتوی روسیه و چین این دو کشور را به عنوان کشورهای مخالف مداخله برای پایان نقض حقوق بشر تنها می‌گذاشت. حتی اگر روسیه و چین از حق وتو استفاده می‌کردند، ناتو توانایی ایجاد یک قطعنامه شکلی را که موضوع را به مجمع عمومی احاله می‌داد در چارچوب قطعنامه اتحاد برای صلح دارا بود. زیرا حق وتو در مورد قطعنامه‌های شکلی وجود ندارد. این احتمال منجر شد که وایت استدلال کند که ناتو هم برنده وتوی شکلی در شورای امنیت و هم برنده وتوی ماهوی در مجمع عمومی بوده است. از این رو، ناتو پایه حقوقی که بر مبنای آن حملات هوایی خود را انجام دهد به دست آورده است.



دولت بریتانیا استدلال می‌کرد که راه اتحاد برای صلح و پیشرفت رفتنی نیست، زیرا مجمع عمومی فاقد صلاحیت در تعیین اجرای اقداماتی از نوع به کار رفته علیه یوگسلاوی است. امری جونس‌پری<sup>(۱)</sup> در پاسخ به مجلس عوام که چرا مجمع عمومی را تحت فشار قرار نداده است پاسخ می‌دهد که توجیه حقوقی برای اقدام ناتو فقط از طریق شورای امنیت امکان‌پذیر است. هر چند، این استدلال این حقیقت را برجسته می‌کند که اطمینان کمی میان دولتهای عضو ناتو وجود دارد که نیروهای متحد از دو سوم اکثریت در مجمع عمومی در توصیه اقدام نظامی برخوردار شوند. دولتهای غربی حتی آمادگی پذیرش خطر ارائه پیش‌نویس قطعنامه‌ای را قبل از مجوز شورای امنیت برای اعمال زور نداشتند و دولتهای غربی به شورای امنیت نسبت به مجمع عمومی اعتماد و اطمینان بیشتری داشتند.

نیاز به دو سوم اکثریت در مجمع عمومی برای مداخله بشردوستانه در مواردی که شورای امنیت تهدیدی را برای صلح تشخیص می‌دهد، اما به دلیل استفاده از حق وتو قادر به اقدام نیست، درجه بالایی از مشروعیت را ایجاد و مطمئناً خطرانی را که دولتها از این حق سوء استفاده خواهند کرد، به حداقل می‌رساند. این عقیده که مجمع عمومی جایگاه شایسته‌ای برای قضاوت اراده جمعی برای مداخله بشردوستانه است، طرفدارانی پیدا کرد. آنان استدلال می‌کنند که حق وتو در موارد فاجعه هولناک بشری حاضر یا قریب‌الوقوع با دو سوم اکثریت کنار گذاشته می‌شود. مشکل این تجویز در این است که رویه دولتها محک اصلی مشروعیت می‌گردد. تصویب مجمع عمومی به عنوان پیش‌شرطی برای مداخله همان سؤالی را مطرح می‌کند که کوفی عنان در ارتباط با موضوع شورای امنیت از مجمع عمومی پرسید: «اگر نتوان رأی ضروری را در مجمع عمومی در مواردی که سوء استفاده گسترده و سیستماتیک از حقوق بشر وجود دارد، کسب کرد؛ آیا گروهی از کشورها می‌توانند اقدام کنند؟ اگر ما به موارد کلاسیک مداخلات بشردوستانه در دهه ۱۹۷۰ برگردیم، کشورهایی همچون هند، ویتنام و تانزانیا به قطعنامه‌های مجمع عمومی برای مشروعیت مداخلات خود استناد کرده‌اند؟»

1. Emry Jones Parry

### فراسوی اقدام یک‌جانبه به سوی قواعد شکلی جدید

چالش رویاروی نمایندگان در سازمان ملل متحد پر کردن شکافی است که میان جنبه‌های حقوقی و اخلاقی در مورد کوزوو گشوده شد. از سوی دیگر، مهم است توجه کنیم که چه اقداماتی می‌تواند انجام گیرد تا خسارات وارده بر روابط قدرتهای بزرگ- که در نتیجه دور زدن شورای امنیت توسط ناتو شدت یافته بود- ترمیم یابد. از یک سو، مداخله نظامی برای پایان دادن به تخلفات فاحش به دلیل ملاحظات نظم بین‌المللی پذیرفته نیست، اما اغلب این امر که عدالت بدون از میان رفتن نظم می‌تواند انجام پذیرد، در مورد کوزوو مصداق دارد. جکسون شکنندگی نظم را بیش از حد جلوه می‌دهد زیرا او تسلط قدرت غرب در صحنه جهانی را نادیده انگاشته است. در حالی که این برتری قدرت بود که ناتو را قادر ساخت حتی بدون خطر رویارویی با روسیه به جنگ علیه یوگسلاوی برود. خطر یک‌جانبه‌گرایی ناتو در مورد کوزوو ممکن است منجر به این وضعیت گردد که روسیه و چین موانع کمتری را در راه اعمال زور خود در آینده پذیرا باشند. با نگرش به چنین چشم‌اندازی، ایجاد اجماع جدیدی در سازمان ملل متحد در مورد اصولی که باید بر حق مشروع و قانونی مداخله بشردوستانه حاکم باشد، ضروری می‌نماید. در حال حاضر روسیه، چین و هند مخالف هر گونه دکترین مداخلات بشردوستانه خارج از مجوز شورای امنیت هستند؛ ولی باید دید که آیا این کشورها به عنوان مخالفان پایدار در مقابل هر اجماع جدیدی که ممکن است در آینده توسعه یابد مقاومت خواهند کرد؟ چه تعداد از دولتها قبل از اینکه موقعیت یک حقوق عرفی جدید را کسب کنند، می‌توانند به هنجارهای جدید اعتبار ببخشند؟ اگر تعدادی از مخالفان قاعده جدید میان قدرتمندترین کشورهای جهان باشند چه می‌شود؟ مایکل بیرز این نکته مهم را یادآور می‌شود که زمانی که فقط یک مورد در حمایت از قاعده جدید در رویه گذشته وجود داشته باشد، دولتها به راحتی با اقدام در مقابل آن در آینده آن را بی‌اعتبار و بی‌ارزش می‌نمایند. با وجود سابقه رویه دولتها در مقابل قاعده مداخلات بشردوستانه یک‌جانبه، مطمئناً موارد بیشتری افزون بر مورد کوزوو مورد نیاز است تا رویه دولتها و اعتقاد جمعی حقوقی از یک قاعده جدید حمایت کنند قبل از اینکه این وضع مورد داوری قرار گیرد که تا چه میزان تغییرات پایدار در مشروعیت مداخلات بشردوستانه در جامعه دولتها وجود داشته است. آنچه پس از مداخله در کوزوو مورد نیاز است، گفتگوی واقعی میان جامعه دولتها درباره قواعد ماهوی است که استفاده از

زور را در اهداف بشردوستانه در هنگامی که شورای امنیت از دخالت به دلیل اعمال حق وتو ناتوان است توجیه نماید. بدون دخالت ناتو در کوزوو ماهیت مباحثات دانشگاهی محدود می‌شد. در این رابطه، اهمیت اقدام یک‌جانبه ناتو در این است که این اقدام هنجارهای موجود را به چالش کشیده و دگرگونی هنجاری را در جامعه دولتها باعث گردیده است.

حتی اگر احتمال ایجاد چارچوب جدید مباحثاتی دربارهٔ مداخلات بشردوستانه در سازمان ملل متحد پدیدار گردد، این سؤال باقی است که آیا احتمال رسیدن به یک اجماع بر سر روندهای قانونی برای تصمیم‌گیری وجود دارد؟ از آنجایی که مباحثات دربارهٔ قواعد شکلی بیشترین جدال را در هر گفتگوی آینده در خصوص مشروعیت مداخلات بشردوستانه خواهد داشت، عدم توافق در این زمینه کلی روند دستیابی به یک چارچوب برای توافق را از بین خواهد برد. با وجود احتمال رسیدن به توافق در مورد قواعد شکلی و ماهوی برای مداخله خارج از مجوز شورای امنیت، باز این سؤال وجود دارد که اگر در آینده این قواعد شکلی و ماهوی قانع‌کننده نباشد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ حتی اگر منشور ملل متحد با اصلاحی که در آن صورت می‌گیرد مجمع عمومی را در جایگاه مجوز اقدام دسته‌جمعی بنشانند، باز مسأله و مشکل اقدام یک‌جانبه از بین نخواهد رفت. در مقابل، اگر مواردی پیش بیاید که قواعد جدید از حفظ حداقل معیارهای بشری ناتوان گردند، دولتها به طور انفرادی به این باور می‌رسند که وظیفه اقدام در این موارد را دارند. لذا قواعد جدید ضرورتاً باید حقوق و اخلاق را در یک هماهنگی در کنار یکدیگر قرار دهند. با این حال، چنانچه رویه‌ها و قواعد از موردی حمایت کنند که در تعارض با تجویزات اخلاقی باشد، حل مشکل میان اقدام یک‌جانبه و اهداف اخلاقی و حقوق بین‌الملل نیز در چارچوب روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل باقی خواهد ماند.

## تئوری و عمل در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

P. Van Diyk. G. J. H. Van Hoof  
' *Theory and Practice of the European Convention on Human Right's*  
Publisher: Deventer. Netherlands;  
Boston. 1998. 850 pages.

علیرضا ابراهیمی

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

این کتاب به موضوعات مهم و اساسی حقوق بشر می‌پردازد. فصل اول: نمای کلی کنوانسیون؛ شامل: ساختار کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، صلاحیت افراد، حقوق و آزادیها در کنوانسیون، مقررات کلی مربوط به حمایت و قلمرو حقوق و آزادیها، قلمرو سرزمین کنوانسیون، مسئولیت دولت به خاطر اقدامات اساسی که خارج از سرزمین ارتکاب یافته است، نقضهای مستمر حقوق بشر، مکاتب مونیسم و دوآلیسم، کمیسیون دادگاه اروپایی حقوق بشر، همکاری تحت میثاق سازمان ملل در مورد حقوق مدنی و سیاسی تحت کنوانسیون اروپایی در زمینه‌های جهانشمولی و منطقه‌ای. در فصل دوم به مواردی از جمله تفسیر و اجرای حقوق و آزادیهای مذکور و میثاق

در سیاق Case law، به اصول کلی و محتوی شامل مقدمه، تفسیر کنوانسیون، زمینه اجرای دکتترین پرداخته شده است. فصل سوم به آیین کمیسیون اروپایی حقوق بشر، اشاره می‌کند. فصل چهارم به مصادیق Case Law که از سوی کمیته وزیران انجام می‌گیرد، اشاره دارد. فصل پنجم به وظیفه‌های اصلی دبیرکل شورا تحت ماده ۵۷ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر پرداخته است. فصل ششم به تحلیل و بررسی حقوق و آزادیها از جمله حق آزادی در ماده ۲، پناهندگی، تعیین حقوق مدنی و تعهدات، از جهات تاریخی و مطالعه موردی و Case Law، تابعیت یا حقوق بین الملل در زمینه‌های حیات و زندگی فردی و جمعی و خانوادگی، تعهدات اثباتی پرداخته است. موضوع ضرورت آزادی در یک جوامع دموکراتیک از بحثهای مهم کتاب محسوب می‌شود که نویسنده در آن به مقوله آزادی اشاره دارد و در آن به سایر سازمانها و ارتباط آنها در این نوع از جامعه و نیز به آزادی در سایر کنوانسیونها و تکالیف و مسئولیتهای دیگر اشاره می‌کند. در فصل هشتم به مقررات و نیز محدودیتهای مربوط به حقوق و آزادیها به صورت تئوری و نیز مطالعه موردی Case Law و سایر تعهدات تحت حقوق بین الملل اشاره می‌کند و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا همه مقررات کنوانسیون

اروپایی حقوق بشر موضوع رزرو هستند؟ ولی سپس نتیجه‌گیری کرده و فرضیه خود در این کتاب را ارائه می‌کند که آزادی ضرورتی برای جامعه دموکراتیک است و حقوق بشر جهانشمول راه و روش تضمین، اجراء و تفسیر این آزادیها قلمداد می‌شود. برای آنکه این فرضیه مورد بررسی قرار گیرد در موارد متعدد به بررسی و نقد این کتاب می‌پردازیم:

۱. نویسنده بر این باور است که هر فردی صلاحیت دارد که مشمول کنوانسیون قرار گیرد. وی این مساله را برای نخستین بار مطرح نموده است. چرا که به رغم نویسنده در سایر اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر کنوانسیونها از جمله پیمان نامه‌های حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ به فرد چنین اجازه‌ای داده نشده است. تابعیت و موضوع بودن افراد تحت حقوق بین‌الملل نتیجه آن است.

۲. هر چند در صفحه ۷ نوعی مرزبندی Limitation برای مقررات کنوانسیون در نظر گرفته شده است؛ اما اظهار نظر در قضیه بارسلونا ترکشن از سوی I.C.J. در مورد تعهدات عام و کلی به قواعد آمره حقوق بین‌الملل Jus Coges و همچنین تعهدات پیمانی نسبت به Erga Omnes

و تعهدات عام در قبال جامعه بین‌المللی International Community می‌تواند براساس عرف بین‌الملل International Custom بر سایر کشورها نیز الزام آور شود و در قلمرو محدودیت کنوانسیون نگنجد. نتیجه‌ای که از این قسمت نقد به دست می‌آید این است که تعهدات عام جامعه بین‌المللی در قبال احترام به حقوق بشر را نمی‌توان به قلمرو کشورهای اروپایی محدود نمود آن‌گونه که نویسنده این کتاب از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر استفاده کرده است. لذا برای رفع این نقیصه پیشنهاد می‌گردد که باید نوعی تعهدات و کنوانسیونهای متحدالشکل برای کشورهای منطقه‌ای در قسمتهای مختلف کره زمین الگوبرداری شود نظیر آنچه در کشورهای اروپایی راجع به مباحثی از حقوق بین‌الملل خصوصی انجام گرفته و موضوع حمایت از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان کالاها را شامل شده است.

۳. تلاش دیگر نویسنده برای جهانشمولی خواندن تعهدات حقوق بشری است. وی تلاش می‌کند تا این موضوع را منعکس سازد که هر چند در ماده ۶۳ کنوانسیون تعهدات فقط در قبال کشورهای عضو وجود دارد، اما فضای جامعه بین‌المللی به گونه‌ای است که این تعهدات را جهانی می‌کند. بر این پایه مراکش و آلمان در

۵. امکان همکاری همه اشخاص تحت پیمان نامه‌های حقوق بشری سازمان ملل متحد راجع به حقوق مدنی و سیاسی و همچنین تحت کنوانسیون اروپایی حقوق بشر یا به عبارتی کنوانسیون‌های جهانی - منطقه‌ای به وجود آمده است. این موضوع، منطبق بر همکاری‌های سازمان ملل با سازمان‌های منطقه‌ای ماده ۲۷(۱)(ط) و کمیسیون اروپایی با ماده ۵(۲) نخستین پروتکل الحاقی پیمان نامه حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل در مورد حقوق مدنی و سیاسی است. کمیته حقوق بشر نمی‌تواند در مورد اشخاص حقیقی تصمیمی اتخاذ کند مگر آنکه از قبل معین کرده باشد که روش‌های غیر بین‌المللی حل و فصل اختلافات وجود نداشته است. پس مراجعه مقدماتی به محاکم و مکانیسم‌های غیر بین‌المللی زمینه‌ای برای ورود در تحت میثاق UN در مورد حقوق مدنی و سیاسی قلمداد شده است (مذکور در صفحه ۶۶). نکته قابل توجه اینکه تفاوت فرهنگی منافاتی با جهانشمولی حقوق بشر ندارد چرا که تکمیلی بر نظریه سنتی حمایت دیپلماتیک و مراجعه مقدماتی به محاکم داخلی این نظریه نوین حمایت بین‌المللی از حقوق بشر است.

۶ از جمله تلاش‌های دیگر نویسنده، تصدیق فرضیه ابتدایی تحلیل و بررسی خاص حقوق و آزادی‌هاست. به عنوان مثال نویسنده حقوق

قبال جمهوری فدرال آلمان مسئولیت دارند و نیز در قضیه Loizidou اقدامات نظامی قانونی یا خلاف قانون در خارج از سرزمین کنترل مؤثر واقع می‌شود. در این صورت مسئولیت طرف‌های متعاقد کنوانسیون شامل اقدامات حاکمیتی آنان (در سطر اول صفحه ۱۰) درون یا بیرون مرزهایشان وجود دارد. وجود مسئولیت در بیرون از قلمرو حاکمیت طرف‌های متعاقد از موارد مهمی است که برخلاف اصول کلی حقوق معاهدات کنوانسیون ۱۹۶۹ وین بوده لذا موضوع حقوق بشر را الزاماً تابع مقررات حقوق معاهداتی نمی‌کند.

۴. در دادگاه اروپایی حقوق بشر مذکور صفحات ۳۲-۳۳ که کمیسیون و دادگاه اروپایی حقوق بشر براساس معاهده حاضر در ماده ۱۹ تأسیس شده، اعضای دادگاه تنها به دولت‌های عضو متعاقد محدود نمی‌شود بلکه برخی از دول عضو شورای اروپا نظیر لیختن اشتاین، آقای مک دونالد از کانادا را انتخاب کرده‌اند. این موضوع مشابه انتخاب قضات Ad hoc در شعبات دیوان بین‌المللی دادگستری است که اگر یک طرف تبعه باشد طرف دیگر دعوی می‌تواند از این قضات که تبعه خود یا کشورهای ثالث باشند، استفاده کند؛ مهم رسیدگی به ماهیت دعوی است و نه تبعه یا غیر تبعه بودن قاضی. به ویژه اینکه در دادگاه اروپایی موضوع حقوق بشر مطرح است.

- بنیادین و اساس حقوق بشر مثل حق حیات را تجزیه و تحلیل کرده است؛ وی در صفحه ۳۰۳ در پاسخ به این پرسش که آیا مجازات می‌تواند از بین برنده حق حیات باشد یا خیر، می‌بایست در کنار مبانی موضوعه به تفاوت فرهنگها و اصالت‌های ایدئولوژیک توجه خاصی می‌کرد تا جهانشمولی را با اصالت بخشیدن به حداقل‌ها خدشه دار نسازد.
۷. آنچه نویسنده در صفحه ۴۸۵ از نقض حقوق بشر می‌نویسد، باید پیش از آنکه به این مساله توجه کند که آیا مربوط به تابعیت فرد زیان دیده است یا بحثی از حقوق بین‌الملل است و یا کشور ثالث در قبال کشور متبوع فرد زیان دیده مسئولیت دارد، باید به این نکته حیاتی توجه کند که در این فرضیه مسئولیت در قبال جامعه بین‌المللی International Community مطرح است و نظریه حمایت بین‌المللی حقوق بشر International Protection of Human Rights مطرح می‌باشد و اساساً این بحث تابعیت منتفی خواهد بود.
۸. در صفحه ۵۳۴، نویسنده براساس ماده ۸ دادگاه از تعهدات اثباتی مورد حمایت درباره اشخاص سخن می‌گوید. تعهدات اثباتی اگر مورد نقض واقع شوند در واقع تعهدی که بخشی از مسائل مربوط به دولت است مورد نقض قرار گرفته می‌شود. پس منافع دولتهای ملی در این مساله
- حائز اهمیت است. لذا نویسنده می‌بایست به مسئله مهم Confolect of Laws توجه می‌نمود.
۹. نویسنده در صفحه ۵۴۰ از ضرورت یک جامعه دموکراتیک سخن می‌گوید؛ این ضرورت شامل برخی از مواردی می‌شود که دیوان باید اتباع کشورها را براساس حکم مورد توجه قرار دهد. نویسنده باید توجه نماید که رابطه حمایت از حقوق بشر و جامعه دموکراتیک و ضرورتهای مربوط به آن، از جمله حقوق آزادیها که در فرضیه نویسنده تجلی یافته است، از سوی برخی مراجع چون دادگاه اروپایی به عنوان مکانیسمی منطقه‌ای جهت تشخیص این ضرورتهای تضمین شود. مسلم است که دکتین حقوقدانان در تشخیص این ضرورتهای بسیار حائز اهمیت است. همچنین علایق فردی، ایدئولوژی و مبانی فکری، فلسفی و منطقه‌ای در تنقیح مناط احکام و آرای دیوان تاثیرگذار خواهد بود.
۱۰. در صفحه ۵۵۲ طبق ماده ۹ ارتباط کنوانسیون اروپایی و کمیسیون با سایر سازمانهای موجود در عرصه جهانی بررسی شده و در کل به جامعه بین‌المللی و جامعه نظم یافته به عنوان هدفی کلان برای جامعه مدنی بین‌المللی که لازمه این بررسی است هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده است.
۱۱. از ماده ۱۳ تا ۱۸ کنوانسیون به

عنوان بخشی از فصل اول که به مقررات مربوط به محدودیت‌هایی که در اثر برخورداری از حقوق و آزادیها به وجود می‌آیند اشاره شده و مواد ۱۳ تا ۱۵ درباره نقض این حقوق از سوی دیگران سخن گفته است.

توجه قرار گرفته است. اما وی از پروتکل‌های نهم تا یازدهم این کنوانسیون، مخصوصاً در پروتکل نهم که به فرد اجازه داده شده است تا به صورت مستقیم به دادگاه اروپایی مراجعه و اقامه دعوی کند، هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است.

۱۲. در پاسخ به این پرسش که آیا همه مقررات کنوانسیون موضوع رزرو واقع می‌شوند، صفحه ۷۸۰ مقررات معاهده از ماده ۱۳ تا ۱۸ به موضوع حقوق و آزادیها اختصاص داشته و از ماده ۱۱ تا ۵۷ به مقررات مربوط به مکانیسمها اشاره می‌نماید. در مورد ماده ۶۴ نیز از مقررات ویژه سخن گفته است. به نظر می‌رسد مقررات ماهوی مربوط به حقوق و آزادیهای مذکور در مواد ۱ تا ۱۳ و ۱۸ غیرقابل رزرو باشند که این وصف ذاتی مقررات کلی و عام‌الشمول Ergonomnes حقوق بشر است. لذا رزرو فرانسه در مورد ماده ۱۵ در تعارض با کنوانسیون اروپایی حقوق بشر می‌باشد (وحدت قواعد حقوق بشری را نقض کرده است). وضعیت خاص حق شرط در کنوانسیونهای حقوق بشر وضعیتی جدید در حقوق معاهداتی است و مطالعه مجزایی را به تفصیل می‌طلبد.

۱۳. در این تحقیق نویسنده تنها به هفت پروتکل الحاقی کنوانسیون اشاره می‌کند که در پروتکل هفتم زمینه فرضیه نویسنده مبنی بر حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی مورد



## سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه

ریموند هینوش و انوشیروان احتشامی، ترجمه علی

گل محمدی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۲۵۱ صفحه.

*ایبراهیم مرادی*

*دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل*

*دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات*

تاریخی به تبیین فرایند سیاستگذاری خارجی در کشورهای خاورمیانه و عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر آن بپردازد. نویسندگان در این کتاب معتقدند سیاست خارجی هر یک از دولتهای خاورمیانه در هر برهه ای از زمان برآیند کنش و واکنشهای میان دولتهای این منطقه به عنوان بازیگران اصلی سیاست خارجی، نیروها و عوامل داخلی و نظام مرکز - پیرامون است. در این بین امپریالیسم نقش مهمی در شکل دهی به سیاست خارجی کشورهای این منطقه داشته است. در این کتاب از چارچوبهای تئوریک واقعگرایی و ساختارگرایی برای انجام مباحث استفاده شده که شرح مختصری از آنها به جهت یادآوری به قرار زیر است:

طبق دیدگاه واقعگرایی در منطقه خاورمیانه دولت بازیگر اصلی در عرصه سیاست خارجی است. واقعگرایان معتقدند که نخبگان نمایندگان مردم وفاداری اند که دخالت بیگانگان در سیاست خارجی کشورشان به منزله توهین تلقی می شود، اما آنچه قابل توجه است این موضوع است که دولتهای خاورمیانه فاقد نفوذ ناپذیری و هویت ملی قابل اعتماد به عنوان مشخصه‌های دولت در نظریه واقعگرایی می باشند. از دیدگاه واقعگرایی سیاستگذاری در عرصه خارجی و غلبه بر الزاماتی که از بیرون تحمیل می شود، به توان

کتاب سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه ترجمه گل محمدی ( آنچه با این عنوان ترجمه شده است در واقع بخشی از کتاب نوشته شده توسط ریموند و احتشامی با همین اسم است که البته مترجم به این موضوع اشاره ای نداشته و تنها در مقدمه خود بیان داشته است که جهت جلوگیری از طولانی شدن مبحث از آوردن مطالعات موردی موجود در اصل کتاب خودداری نموده است) در ۵ فصل با عناوین زیر تدوین شده است:

فصل اول با عنوان مفاهیم و کلیات؛  
فصل دوم با موضوع نظام منطقه‌ای خاورمیانه؛  
فصل سوم تحت عنوان تأثیر نظام بین‌الملل بر خاورمیانه؛ فصل چهارم با عنوان چالش امنیتی در خاورمیانه پس از جنگ خلیج و فصل پنجم با تیتیر نتیجه (الگوهای سیاست خارجی).

کتاب سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه سعی کرده است تا با رهیافتی تحلیلی -

و ظرفیت دولتها و میزان مشروعیتشان در داخل بستگی دارد. از دید نویسندگان این اثر عوامل تعیین کننده سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه به شرح زیر است:

- تهدیدات خارجی، فرصتها، اجبارها و تدابیری که ناشی از نظام بین‌الملل منطقه است.

- سیاست داخلی که بر اساس هویت دولت شکل می‌گیرد، بویژه نیاز به حفظ مشروعیت رژیم.

- نیازهای اقتصادی و وابستگی متقابل. واقعگرایی در فهم مسائل خاورمیانه چند نقطه ضعف مهم دارد، نخست آنکه نو واقعگرایی بر این باور است که ناامنی ناشی از «سطح نظام» به پیدایش الگوهای رفتاری یکدست و بویژه ایجاد توازن در برابر تهدیدات منجر خواهد شد. این در حالی است که نظام دولت در خاورمیانه هنوز در حال تقویت و تحکیم خود است؛ از این رو پویایی سطح نظام در واقع کمتر از آنچه که واقعگرایی انتظار دارد بر رفتار دولتها تأثیر می‌گذارد.

استدلال ساختارگرایی که گرایش مارکسیستی دارند، این است که نظام جهان سرمایه داری استوار و پابرجاست، که این مهم خود حاصل نظام سلسله مراتبی و رتبه‌بندی آن است و نه هرج و مرج ساده واقعگرایانه. نکته

حائز اهمیت این نظام سلسله مراتبی آن است که وابستگی اقتصادی کشورهای در حال توسعه سابق، به شدت استقلال و حاکمیت آنها را محدود می‌کند. ساختارگرایان مصرانه ادعا می‌کنند که روابط بین دولتها منوط به شیوه ای است که بر اساس آن هویت ساخته می‌شود. در منطقه خاورمیانه هویت دولتها فرادست و فرودست - ملهم از جنبشهای فرادولتی و محدود و مقید به رفتارهای کاملاً دولت محور - در رقابت با هویت دولتها، اما در نقد و بررسی کتاب *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه* اولین نکته که شاید کمتر به آن توجه شود ترجمه بسیار روان اثر است. این موضوع به درک هر چه بهتر مطالب کتاب از سوی خوانندگان کمک فراوانی می‌کند. البته در برخی موارد تلاش زیاد مترجم به برگردان فارسی کلمات، سرگردانی خواننده را به همراه دارد. از این دست می‌توان به لغت بازستان خواهی اشاره کرد که حتی زیرنویس نشده که معادل چه واژه ای در لاتین است و یا واژه پیمایش که بهتر بود از کلماتی نظیر آمارگیری که نزدیکتر به ذهن است، استفاده می‌شد. البته تعداد کلماتی نظیر آنچه ذکر شده بسیار کم و قابل اغماض است. از جمله مطالب مطرح شده از سوی نویسندگان کتاب که جای تأمل بیشتری دارد می‌توان موارد زیر را بر شمرد:

تقسیم‌بندی و تشریح منطقه خاورمیانه از سوی نویسندگان در فصل دوم است. آنها می‌نویسند: «نظام منطقه‌ای خاورمیانه متشکل از کشورهای عضو اتحادیه عرب، ترکیه، ایران و اسرائیل است. به نظر می‌رسد که دولتهای عربی با هویت مشترک، تعاملات نزدیک در سازمان منطقه‌ای اتحادیه عرب، تشکیل دهنده هسته این نظامند اما دولتهای غیر عرب ترکیه، ایران و اسرائیل به دلیل محرومیت نسبی از ورود به مرکز و در حاشیه قرار داشتن در این نظام، جمع دیگری را تشکیل می‌دهند.»

ملاحظه می‌شود در همان تقسیم‌بندی اولیه نقش اصلی در صحنه خاورمیانه به دول عرب واگذار شده و در سیر تاریخی-تکوینی نیز به تاریخ پان عربیسم، مبارزات اعراب و اسرائیل و ... بسنده شده است. در این نوشته به هیچ وجه به نقش ایران بخصوص در طول دهه ۱۹۷۰ که ایران نقش ژاندارم منطقه را بازی می‌کرد، اشاره‌ای نشده است. ایران به عنوان ژاندارم منطقه از نقش بازدارندگی بالایی بهره مند بوده و ضمن اینکه سد نفوذ کمونیسم به منطقه است، مانعی بزرگ بر سر راه افراط‌گرایی کشورهای عرب به خصوص همسایه اش عراق و تندرویهای فردی به نام صدام حسین می‌باشد (شاید این مبحث در فصلهای دیگر کتاب که ترجمه نشده

نویسندگان علت وقوع جنگ بین ایران و عراق را در صفحات ۳۰ و ۵۳ تلاش ایران برای صدور انقلاب بیان می‌کنند، اما آنچه روشن است نمی‌توان موضوع صدور انقلاب شیعی ایران را زمینه ساز اصلی این جنگ دانست، چرا که صدام حسین پس از کودتا و به دست گرفتن قدرت، همواره ایران قبل از انقلاب را نیز دشمن خود و جهان عرب می‌دانست؛ به طوری که پان عربیسم را از طریق اقوام و کارگزاران خویش در عراق به طور وسیعی گسترش داده تا بتواند دشمنی با ایرانیان را در بین مردم عراق از طریق پاره کردن تمامی حلقه‌های اتصال مذهبی و زبانی آنها- با بخشهایی نظیر خوزستان- گسترش دهد. وی همواره به دنبال فرصتی جهت حمله به ایران بود، لذا انقلاب ایران فرصتی فراهم آورد که صدام به آرزوی دیرین خویش یعنی نابودی قدرت منطقه‌ای ایران برسد و بدین ترتیب رهبری جهان عرب و پان عربیسم را به دست گیرد. این در حالی است که انقلاب ایران و حوادث رخ داده در این کشور نیز ترس سردمداران عرب از نفوذ این تحركات به داخل خاک کشورهای خود را برانگیخت و این موضوع عاملی جهت تشویق و حمایت مالی و انسانی جهان عرب از صدام جهت حمله به ایران بود.

از مباحث دیگر این کتاب، نحوه

است، مطرح شده باشد). از موارد مهم دیگر عدم توجه نویسندگان به نام واقعی خلیج فارس است. نویسندگان در طول نوشته خود همواره از کلمه خلیج به جای خلیج فارس استفاده کرده‌اند و هر چند می‌توان این عمل را حرکتی در راستای جلوگیری از ایجاد تنش دانست، اما چه خوب بود که نویسندگان بخصوص نویسنده ایرانی اثر، توجه بیشتری به واقعیات تاریخی موجود نموده و در این برهه خاص تاریخی با کاربرد نام خلیج فارس تأثیرات خاصی بر جریان‌ها موجود گذاشته و بدین ترتیب با دیگر ایرانیان متخصص درگیر در این موضوع همگام می‌شد.

نویسندگان کتاب بخش عمده‌ای از مباحث خود را به مفاهیمی نظیر پان عربیسم و تاریخچه آن، نحوه قدرت‌گیری، رشد و نهایتاً سقوط رهبران آن از جمله جمال عبد الناصر، جانشین وی و تغییر سیاستهای کشور مصر، تلاش دیگر کشورهای عرب نظیر عراق و سوریه جهت به دست گرفتن رهبری جهان عرب اختصاص داده‌اند و بدین ترتیب چارچوبی تاریخی - تکوینی جهت بررسی عوامل مؤثر بر سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه به خواننده ارائه کرده‌اند. اما بهتر بود با توجه به زمان نگارش اثر، نویسندگان کمتر به مفاهیم جنگ سرد می‌پرداختند؛ چرا که پس از جنگ سرد مفاهیم آن دوران نظیر پان عربیسم

نیز به تدریج رنگ باخت. این در حالی است که رفتار کشورهای عرب شکل واقع‌گرایانه‌تری به خود گرفته و پان عربیسم نه به صورت کلی اما تا حدود زیادی تضعیف شده است و کشورهای نظیر مصر و اردن به صورت مستقل با دشمن درجه یک اعراب یعنی اسرائیل صلح نموده و رابطه برقرار نموده‌اند. پس جا داشت موضوعات خاورمیانه در چارچوب مباحثی چون جهانی شدن و تأثیر آن بر منطقه خاورمیانه و سیاست خارجی کشورهای این منطقه مطرح می‌شد.

هر چند برخی متخصصان علوم سیاسی معتقدند در منطقه خاورمیانه هنوز پروسه دولت - ملت سازی کامل نشده و بدین ترتیب کشورهای این منطقه وارد موضوعات جهانی شدن نشده‌اند، اما این مباحث با توجه منابع سرشار انرژی این منطقه و تأثیر فراوان آن بر روند جهانی شدن اقتصاد، تلاش کشورهای توسعه یافته جهت دستیابی به منابع انرژی کشورهای خاورمیانه، تلاش کشورهای منطقه جهت پیگیری یک سیاست خارجی واقع‌گرایانه و وارد شدن به جریان‌ها هزاره سوم و نقش آفرینی بیشتر در تعاملات بین‌المللی، موضوعاتی چون صلح خاورمیانه، خاورمیانه بزرگ و ماجرای تروریسم و بنیادگرایی اسلامی کم رنگ شده است.